

گزینہ شعر

# دری آو پودن

رفت حسینی





# در بی تو بودن

گزینۀ شعر

رفعت حسینی

AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY



3 ACKU 00007899 7

نام کتاب : دربی تو بودن  
گزینہ شعر رفعت حسینی  
ناشر : اتحادیہ نویسندہ گان ج. د. ا.  
اہتمام و طرح پشتی : عظیم نوری  
تیراژ : / ۲۰۰۰ نسخه  
تاریخ و جای چاپ : مونو تایپ مطبعہ دولتی  
حوت ۱۳۶۵ ش .

## شعرهای این دفتر :

صفحه	عنوان
۱	برای صدای تسو
۳	باغ و شب و من
۶	دست
۷	دعا
۱۰	سرگذشت
۱۱	غزل و قصیده
۱۲	فصل صدای چکا وک
۱۳	در عصیان اعصاب لحظه‌ها
۱۸	هجوم
۱۹	گامهاود ستها
۲۱	جوانه
۲۲	با بغض سرگردانی
۲۴	رگبار
۲۷	؟

صفحه	عنوان
۲۸	دورگه
۳۰	دیدار
۳۱	من شرقی
۳۴	حضور شگفت
۳۵	د لبتگی
۳۶	از عمق غصه
۳۸	در لحظه سوگمند بد رود
۴۰	خواب
۴۱	پنجره
۴۳	عاشق
۴۴	دیوارها
۴۶	در آن سوی فاصله
۵۰	آنگاه و اینک
۵۱	بی تصویر
۵۳	گواه
۵۶	من و صبح
۵۸	د می با خود
۶۰	حدس

صفحه	عنوان
۶۱	حاد ثه
۶۳	تشنه گسی (۱)
۶۸	تشنه گسی (۲)
۷۰	در تنهایسی يك پر مش
۷۳	با خویش
۷۴	بهتان
۷۶	شنا منامه
۷۸	صبح جنگل
۷۹	شامگا هی
۸۰	آن جنگل
۸۲	به نام واقعی
۸۶	با پرنده خا موش
۸۸	در امتداد
۸۹	از شاخه ها
۹۱	اگر تونیز
۹۳	حراج
۹۵	در بی تو بودن
۹۸	از شکسته بالی

صفحه	عنوان
۹۹	راه
۱۰۱	آمدنت را
۱۰۳	دعوت
۱۰۰	نبض سنگ
۱۰۷	آواز تازه رو میدن

از خواننده گان کرا نقدر خواهش میشود تا نادرتهای چاپی زیرین را درست نمایند:

صفحه	سطر	نادرست	درست
۴	عنوان	باغ	باغ
۱۲	۳	ترانه بی	ترانه بی
۱۶	۲	«خودت»	«خود» ت
۱۶	۸	خشك مغز دشت	مغز خشك دشت
۱۷	۱۰	زهمتی	ازهمتی
۱۸	۱	میآید	می آید
۱۹	۵	حکایه	حکایه
۲۰	۴	هجوم	هجوم
۲۳	۵	کوء کی	کود کی
۲۳	۷	حکایه نیست	حکایه نیست
۲۳	پاورقی	نیز سرگران	نیز سرگردان
۲۵	۷	فلبت	قلبت
۳۲	۱۰	نو	تو
۳۵	۳	خانه	خانه
۳۱	۲	هومی	هومس
۳۱	۳	قصه ام	غصه ام
۴۱	۵	قصه ام	غصه ام
۳۴	۳	کهنه	کهنه

درست	نا درست	سطر	صفحه
عاشقانه	عاشقانه	۳	۴۶
کمهال	کمهال	۱	۴۷
زدورسی آمد	زدورمدسی آ	۶	۴۹
تلخ	تلخ	۴	۵۴
تو	نو	۲	۵۸
خبر	خبر	۲	۶۰
بلند	بلند	۳	۶۵
هیچ	هیچ	۹	۶۵
اندوه روزگار تنهایی	اندوه روزگار تنهایی	۷	۶۶
تو	نو	۱۳	۶۶
میگذری	میگذری	۱۴	۶۶
گام	گم	۱۵	۷۱
درد است	درد است	۱	۷۶
نازه	نازه	۶	۸۹
بغض	بعض	۳	۹۴
تیره گی	تیره گی	۹	۹۶
تخیل	تخییل	۱۰	۹۶
بی تو	بی تو	۱۳	۹۶
اندیشه	اندیشه	۶	۱۰۰
چشمانت	چشماقت	۱	۱۱۰
نورا نیست	نورا نمیت	۴	۱۱۰

---

در بی تو بودن

---

برای صدای تو

من که یک عمر به تنهایی آواز خودم خوش بودم

چی شد

— آنگه —

که صدا یم

در پی دیدن زیبایی آواز تو شد

---

گشت معتاد به پیغام صدای تپش اندیشه تو؟!

\* \* \*

من به بخشنده گی آب

و به ناموس زمین مادر

و به نو میدی باد

و به خون آتش

روزگاری میگفتم :

ای همه عظمت ملاموس هستی

خفته در بستر بیداری و در بودن تان

باور بومی ولی زخمی مارا پیوندی بخشش ایید

به شکلیا پی یک کوه بلند!

\* \* \*

روزگاری رفت

پیچ پیچ شب

سخن از هیچ شدن بود

ونا بودی آبادی عشق .

\* \* \*

روزگاری رفت

---

---

در بی تو بودن

---

من به غربت زده پندار خودم

میسرفتم

خوگیرم

\* \* \*

در دل پرتوهای حاشیه‌ها

تا صدایت

- اما -

پیدا شد

لحظه‌ها یم اضطراب بودن را

به فرا مشکده خاطر خود بسپردند

با صدایت

گویه آمد بارانسی

که عیادت کند از سوخته اندیشه ما

\* \* \*

ای صدای تو مقدس

ای صدایت دریا بی اززیایی

ووداع دل من با تنهایی

تا هنوز

من به پیغام صدای تو نشانی

معتادم!

زمستان ۱۳۵۸

کابل

---

باغ و شب

وسن

شب که از حالت خو کرده به زیبایی چشمان تو با خلوت باغ  
قصه میگفتم

آسمان نیز شنید

چهره بر که

- ناگهان -

زیبا شد

سبزی باغ

دوچندان گردید

ذهن مهتاب در آیینه آب بر که

غرق جادوگری رقص درخشان شد و من

باز هم

تنها گشتم.

کابل

حمل ۱۳۶۲

\* \* \*

\*\*\*

\*

---

در بی تو بودن

---

دست

درد دست تو صداقت پیغامیست .

وقتی نگاه میکنمش

صدا سپیده زار

در دیده فضای شبزده

پرواز میکنند .

بهار ۱۳۵۶

کابل

---

دعا

شکوه رویش آو ایت  
-آن روز-  
زمرز روشن آغاز حادثه می آمد  
به گوش تشنه گمی ذهنم  
تمام نام بشارت بود.

\* \* \*

به روی مخمل چشمانت  
خوابیده بود سگر خراب سحر گاهان  
کاه ذهن خسته من

جزازآن

به  
هیچ چیز

نمی اندیشید.

\* \* \*

در آن شب میاه میان ما  
سپید آتش اند است

- گفتی -

ز روز نیک رهایی روشنی میگفت  
ودست پاك تو

- بی تشویش -

به دست من

---

---

در بی تو بودن

---

پیام آخر شب را امیداد

\* \* \*

شکست شاخه اندوهم

به گاه جنبش ابهات

شکسته گی نخورد بر

به رنگ آوایت .

خزان ۱۳۶۴

کابل

سرگذشت \*

سرگذشتم  
- من به خود ، گاهی ، میگویم -  
بوده معتاد حضور تو و نام تو  
که به رگهای ستمدیده هر واژه آن  
رنگ چشمان تو و یاد تو جاریست .

زمستان ۱۳۵۵

کابل

---

\* تکه بی از یک منظومه

---

غزل و قصیده

نیامدی که مرا میل بر کشیدن بود  
به سوی اوج غزلهای شاد چشمهای تو پاک  
کنون که غصه ما را  
عزار گونه

قصیده ست

توسر گران که نیایی  
چی جان ما را بالک ! ؟

خزان ۱۳۵۴

کابل

## فصل صدای چکاوک

در قحط سالی آواز عاشقان  
در حافظه ز عشق  
نمانده ترانه ای

با ما بیا عزیز  
با ما بیا به فصل بهاران سفر کنیم  
و با حضور دل  
آوای بر گهای سپیدار باغ را  
با قصه صدای چکاوک زبر کنیم .

زمستان ۱۳۵۵  
کابل

در عصیان اعصاب لحظه ها

صدایی در میان جنگل آشفته حال خاطر اتم باز میپیدجد  
صدای زنده آن مرد  
صدایی

— یا ند انم نیک —

فریادی که خشم آگن طنینی میزید در آن

---

---

د بی تو بودن

---

صدایی

— گویا —

آینه دار گو شویی از هستی طونان

۲  
دران آشوب

در عصیان اعصاب غمین لحظه ها، آن سرد

زمین را، چون، خدا میگفت،

و جنگل را

ز چشم عاشقی دیرین

نگه میکرد،

سخن میزد چو با کوه و درخت و سبزه ها و آسمان

— همانند انسان —

زبان فصلها را چون نمیدانست،

و پیوسته ز دریا قصه میگفت و ز طوفان و نهیب باد،

همه کشتی نشینان کناره جوی ساحلهای رخوت خوی

و رادیوانه گفتند و رهاش روی دشت دوزخی دردهای زنده گوی کردند

---

۳

به روی دشت

کرگمهای چرکین بال زشت آوای صدآزار

به شادی رقص میکردند و پا کوبی

به دور پیکر آن مرد

۴

زوحشتهگاه

از آن دشت

اگرچه بوی تند مرگ می آمد

ولی او

همچنان

دریا به یادش بود و طوفان و غریب موج.

تپشهای یقینش

سبک نفس از پاهای افتاد

نگاه روشن اندیشه هایش در فضای اوجهای زنده گی

چون باز در پرواز.

---

«تو دیوانه!»

به گرداب «خودت» بر گرد!

ز سوی خلوت کشتی نشینان کناره جوی رخوت خوی

نداهایی، چنین، پیوسته می آمد

صدای آبگون از آسمان مرد

— لیک —

از دور

به سان روح پارا نها به گوش خشک مغز دشت بیپید

و این

تصویر دریا بود

نگاه مرد سوی اوجها و فوج کبرگسها

چو خاکمستر میان آتش بندهارهای او

و مرد از آن کویر داغ و از گرداب خود میرفت

به عمق بوجهای پرخروش هستی انسان

---

و باور نشئه احساس است

به رقص پر نشاطی

بر زمین وهم تو پرداخت

و تو

در گرمی این رقص

- رگهایت چنان آتش

و لذت آسمان پهنای-

هر اس از خاطرت بگم شد.

\* \* \*

دگرگون باوری

- اما -

دگرگون باوری از عمق

از اعماق هستی ات

به روی دشت پند ارت

چنان رگبار سیمارید :

که روزی عشق خواهد سرد

---

---

در بی تو بودن

---

و تو در لرزشی معصوم گوانه

- با خود آگه -

راه سپردی.

\* \* \*

وا کنون، آه

ای عاشق

وا کنون

ساقه پندار تو

- دیگر -

ندارد خوشه‌یی

- دانه -

و گریک خوشه بار آرد

یقین زیستن

- بگریز -

میگوید کاه:

تنها یوست.

بهار، ۱۳۵۵

کابل

---

---

دری بی تو بودن

---

؟

من که پر سنگ ترین کوهم و پر موج ترین دریا

غصه و یاد ترا

تا به کجا

خواهم بر د؟!

من که پر سنگ ترین کوهم و پر موج ترین دریا

کابل ۱۳۵۴

---

در بی تو بودن

---

تکه بی از یک شعر کلا ریمه اسکات دلانی  
شاعر ه سیمه هجو ست اسر یکایسی

دور گه



پدر پیر سپید سن

در خانه زیبا و بزرگی سرد

مادر پیر سیاهم

در یک کلمه

\*\*\*

---

در بی تو بودن

---

من نمیدانم  
در کجا خواهم مرد؟

نه سیاهم

نه سفید

کابل - ۱۳۶۲

دیدار

صدای تو آمد  
صدای تو دیدار تیره گوی شبنم بود  
با سپیده صبح  
و آشنایی غم من با  
زخود فراموشی  
و جان گرفتن و جنبش  
ز بطن خاموشی .

خزان ۱۳۶۱  
کابل

---

در بی تو بودن

---

من شرقی

من اشب

- آشنا -

ز آنسوی میایم

ز سمت شرق درد و سرز وحشتناک تنهایی

بیما

جانما

برای شرقی صدا کن

جام را بردار!

---

---

در بی تو بودن

---

\* \* \*

تمام خوب دیدن زنده گی را

خفته در چشمت !

زها بی ده مرا امشب

زچنگ غصه های نا کرا نمندم

به دست آرم زدست «من» مرا امشب

عزیز من

مرا ما نند آن شب

... آه

یادت هست؟

اگر چه چشم نو آن شب

سیاهی شب مارا گواهی بود

ولیکن دشتهای خشک دستان مرا

باران مویت

بارور میساخت

---

---

در بی تو بودن

---

چنان آن شب در آغوش سخی عطر بکر پیکرت بیخویشتم بودم  
صمیمیت چنان درخنده هایت بود  
که بودن با خودم را کمترین اندوه میدیدم  
- جامی ریز! -

\* \* \*

جامی ریز  
و یاد قصه‌ها و قصه‌ها را کن فراموش  
مرا جا نا

- بیبا -

بیبا ده سرگی بخش  
و در آغوش عشقت دفن کن

اشتب !!

کابل - ۱۳۵۰

## حضور شگفت

به دامن شب دی

عطر صبح بهاری

پلید پیکر غم را

ز پیش دیده اندیشه دور میرانی

- چراغ قصه بیفروز!

با چنین حضور شگفت -

تو از تبار کد امین عزیز آوایی

که نام نامی خورشید را به یاد می آری ! ؟

دلمو ۱۳۶۳

کابل

---

دلنگی

مرا به وسعت يك آسمان پرستاره ببر  
که تنگی دلم از حد انتظار برون شد  
مرا به خانه خورشیدی ات پذیراشو  
که سردی نفسی

مغز استخوانم سوخت

کابل ۱۳۵۶

---

در بی تو بودن

---

از عمق غصه

به رهگذار باد نخواهم

- که خود پریشانم

چونامه‌های پراز درد بزگهای خزان

زرعد و صاعقه

- هیچم -

حکایتی منما!

---

دری تو بودن

---

\* \* \*

سرا به خویش گذار

که در سکوت سرد و پراز سوگ و سایه خویش

به شیون درخت

نه بر سرگ برگ میگریه

ز عمق غصه

صمیمانه گوش دهیم!

خزان ۱۳۵۳

کا بل

\* \* \*

\*\*

---

در بی تو بودن

---

در لحظه سوگمند پدرود

بیتو خواهد بود جاری در رنگ آواز سن باور؟

بیتو آیا عشق

با آید و خاموشش -

بر افسیر خواهد کرد

بیتو آیا لحظه بی تکبیر خواهد گفت بودن را

---

---

در بی تو بودن

---

\* \* \*

ای نخیل با تو زنده

دست اندیشه

ای پروبال توانستن

گاه تاریکی دوری از تو

- برگو -

.. میتوان پر زده سوی روشنی آشتی با لحظه ها

بی پر؟!

\* \* \*

\*

## خواب

مغز من خواب سیاهی میبندد  
خواب گیمسوی ترا .

شود آیا که شبی  
دست من قصه کند سویت را  
وز اوج حالتی بی همتا  
خواب آشفته تنهایی مغز من را  
- با همه حجم حقیقی . لذت -  
باور آلوده به تعبیر کشد ؟

خزان ۱۳۴۱

کتابلی

---

پنجره\*

قصه ام از هیجان

قصه ام زاده رویا و هوس نیست .

\* \* \*

قصه ام از دل دلتنگ پریشانی من برمیخیزد .

\* \* \*

قصه ام از تاریکی

قصه ام پر شده از خالی تنهایی انسان

قصه ام بازترین پنجره سوی آدمهاست .

تا بستان ۱۳۵۵

کابل

---

\* تکه بی ازیک منظومه .

---

عاشق

-۱-

از سرود باران

دل آب چشمه

بیلر زد.

-۲-

گر چه آرامش خود را میبخواهد

چشمه

با تمامیت زیبایی خود

- لیکن -

با ران می آید

-۳-

دل چشمه

ز فته از دست دگر .

۱۳۵.

استالف

\* \* \*

\* \*

\*

---

در بی تو بودن

---

## دیوارها

ای ازخمار تلخ لبان تو  
لبهای من محرك آتشها!  
دیوارهای کهنه تنهایی  
آوازها و قصه ما را  
در امتداد زاویه بی منحوس  
پرواز داده اند.

---

در بی تو بودن

---

\* \* \*

ای جان من زیاد تو پاییزی  
ای دست من به سوی تو پیغامی  
از من کدام قصه شنیدستی  
کاینسان لبان تو در یادم نیست!؟

\* \* \*

ای حسنه از غریو عطشناك من  
ای خسته از سکوت تبه کارت ، من  
من با تمام خواهش لبهایم  
درا انتظار زمزمه ات میباشم  
ای از خمار تلخ لبان تو

ابهای من محرك آتوها!

کابل-۱۳۵۵

---

در بی تو بودن

---

در آن سوی فاصله

صدای پریشان و نحس فاصله بود  
-صدای فاصله بگر فتن و غریب شدن-  
به گوش خسته گی قصه های عاشقانه ما .

\* \* \*

!ز آن فضا که سخن جز طنین یأس نداشت

تو دور میگشتی

برای باور کهسال من لحظات  
چه تیره روی ترین شب  
وغمگنا نه ترین بود

وهمچو يك پيچك  
غمم به دور زنده گیم پیچ خورده بود و تاب

\* \* \*

وروز گارگذشت

\* \* \*

زخشم خواهش اندیشه استوار شدم  
و خون قوت پرواز در رگ ذهنم  
چوسیل شد جاری

به خویشتن گفتم:

«ازین فسانه بهرهیز

زین دروغ بزرگ

زآشیانه کوچک کناره باید کرد»

\* \* \*

به گوش تجربه تلخ روز گاردگر  
صدای نحس و پریشان

- دگر -

صدای عادی بود .

\* \* \*

تودور میگشتی  
ز پشت حوصله تنگ گامهای تو

- نیز -

طنین حادثه می آمد .

\* \* \*

ز راه تیره اندیشه های خودت

تودور میگشتی

به سوی مرز خودی خواهی و کرانه رنگ

ومن

چراغ روشنی دردمت باورم

- لیکن -

---

در بی تو بودن

---

به عمق قدم سیت غم

رسوب

میگردم

به گوش ذهن زنده گی راه برده در تپشتم

صدای شیون آسمان

زدور صدای آ

\* \* \*

ومن

به عمق

قدم سیت غم

رسوب

میگردم ...

خزان ۱۳۵۵

کابل

---

---

در بی تو بودن

---

آنگاه  
و  
اینک

آنگاه که میرفتی  
غمنامه سکوت و نگفتن بود  
خفته به روی بستر چشم من  
بازآی که برخوانی  
اینک  
صد دفتر امید آمدنت را.

کا بل

پاییز ۱۳۵۱

---

---

در بی تو بودن

---

شعر از وی. نیگ کانی شاعر سیاهپوست امریکایی

بی تصویر

به زیبایش آگاهی ندارد  
چندانکه شکوهی دارد اندام سیاه او  
نمیداند

\* \* \*

اگر در آب پاک رود خانه  
عکس روی خویش را میدید

---

در بی تو بودن

---

برهنه گر که میرقصید در جنگل

به زیر کاجها

-- آنگاه --

میدانست

\* \* \*

سراغی نیست

-- لیکن --

در خیابان از درخت کاج

و آب ظرفشویی

چهره‌ی را منعکس

سهرگزم

نمی‌م‌زد.

\* \* \*

\* \*

\*

---

در بی تو بودن

---

گواه

تو تا نگاه میکنی  
قشنگی ترا  
گواه میشوم .

\* \* \*

من از طراوتی که خفته روی بستر صدای تو

---

---

در بی تو بودن

---

به صبح پاک و روشن بهار قصه گفته ام  
عزیز من ، بیای  
به من روزهای آشنای روشنی و آشتی بگو  
زرفته های تلخ زهر بوده در عروق زنده گی  
دگر مگو  
بیای که من به زیر حجم دردها و دردها  
تباه میشوم .

\* \* \*

از آفتاب قصه میکند  
نگاه تو  
سپید من !  
دو تا نگاه میکنی  
من از جهان لحظه های خود کناره میشوم  
نگاه کن  
نگاه کن به من  
زدست من مرا کناره کن

---

در بی تو بودن

---

کده بن به خویشتن چو میرسم  
ز حمله هزار قصه از کز آندها و عمق شب  
به رنگ چهره غمین قصه‌ها

سیاه همیشه م

سیاه میشوم.

۱۳۵.

کابل

\*

\*

\*

---

در بی تو بودن

---

من و صبح

روی خسته از عبور تیره گی شب  
سپید گشت

سکوت غصه پرور از فضا  
ز راه کوچه های شهر  
کوچ کرد

---

در بی تو بودن

---

زلانه ها، پرنده ها  
شتا فتند سوی آفتاب  
به سوی سرزمین دلپذیر روشنی.

۲

روی خسته از عبور تیره گی شب  
سپید گشت ، لیک  
آتش درون سینه همچنان شراره میکشد.

خزان ۱۳۵۳

کا بل

---

در بی تو بودن

---

دستی با خود

همیشه، لحظه هایم

از تو لبریز است.

\* \* \*

نمیدانم:

کدامین لحظه را

از این میان-

---

---

در بی تو بودن

---

بهردمی باخو یشتن بودن جدا سازم!؟

\* \* \*

همیشه ، لحظه هایم

از تو لبر یزاست

تمام لحظه هایم

از تو لبر یزاست.

خزان ۱۳۵۲

کابل

\* \* \* \*

\* \*

\*

---

---

در بی تو بودن

---

حنس

به در سبزی باغ  
نامه باد رسید

شامگا هی سرد-

نامه را نگشوده

باغ

خیر آمدن زردی پاییزی را

در یافت.

خزان ۱۳۰۰

کابل

حادثه

با نگاهت که چنان  
نفس ترشده صبح ز باران بهار است،  
باد و چشمت که درون رگهایش  
خون آرامش شب  
نه شب شهر  
شب دهکده‌یی خاموش  
جاریست،

---

دربی تو بودن

---

با سرا پای وجودت که حضورش  
چون دل انگیزترین حادثه در تنها بیست،  
تو تمامیت زیبایی را  
در چشمانم میریزی!

زمستان ۱۳۵۶  
کابل

\* \*

\*

---

در بی تو بودن

---

تشنه گی

مرا به باغ صدا کن

ز پشت پنجره یی:

بسته برتها جم اندوه

ز راه حنجره یی:

آشنای دلیری

---

مرا به باغ صدا کن  
به باغ موهبت مبین بودن با خود.

\* \* \*

ز عمق خشک سکوت  
صدای آمدنت را  
دوباره سبز بساز!  
دوباره اوج بده!

\* \*

به گوش روز شبزده بیگمی و شام تنهایی  
صدای آمدن تو  
صدای گام شجاع طلوع خورشید است  
و در خموشی دیرینه سال نو میدی  
تولد جنبش  
عبور شادی و پرواز گاه امید است.

\* \* \*

---

در بی تو بودن

---

صدای بودن خود را

- بیاب -

بلبلد بکن

حضورِ هالهٔ اندوه را

زدورِ چهرهٔ هستی

به دست حافظهٔ نیستی بسوار

و بر میاهی این شب

ششب جدا میها -

تو هیچ رحم مکن

و همچو روح حقیقت

دلیل باور باش!

\* \* \*

بدون نام تو

- ای برترین چکامهٔ هستی! -

بدون نام تو، خواب شبانه

چون کا بوس

---

---

در بی تو بودن

---

بدون نام تو

هر روز

یاد دلتنگیست

فضا و مواصله

سختی

بدون نام تو در یتمندند.

\* \* \*

به گوش خسته زانود روزگار تنهایی

سدرین خزان فاصله هفت

صدای آمدنت را

دوباره سبز بهماز

مرا به باغ صدا کن

به باغ بودن با خود.

\* \* \*

نومثل ابر عظرو تو بهم

ز پیش دیباده اندیشه در اندر بی

---

---

در بی تو بودن

---

بیبا

به سر زمین غمینم

و عمیچو باران شو

به روی تیز ده و خشک دشت روزگار

بیبار!

کابل - ۱۳۵۳

\* \* \* \*

\* \* \*

\* \*

\*

تشنه گی ۲

به غیردوری تو  
چی قحطی به عروق فصول بین من و تو  
سچو سیل - شد جاری  
که روزهای صمیمی و عاشقانه با  
چوسنگتو کوه شدند

\* \* \*

بیما عزیز

بیما

بیاز آمدنت در فضای خانه ما

عطر نو بهار بیمار

بیما و چون بیماران

به کام تشنه گی روزگار

بیمار!

کابل ۱۳۵۴

\* \* \*

\* \*

\*

---

در بی تو بودن

---

در تنهایی یک پرسش

در عمق بی پناهی اندوهش

بمخواب خاطرات کهنسال

- مثل مصیبت پیوسته ..

خمیازه میکشند .

\* \* \*

---

در بی تو بودن

---

کوهی ز درد ها

تندیس آفتاب پنجره او را

در هم شکسته اند .

\* \* \*

در همیشه های خامش پندارش

گا هی صدای سوخته بی

موج میزند

وان عاشق شکسته دیرینه

اندیشه میکنند :

در بنده گی شوم کدامین امید بود

کآواز نور را به سیماهی گذر فتاد

طرح تباهی

تصویر روز را

- باری -

کی کرده بود

آیا شتاب گم کدامین صدای نحس

---

---

در بی تو بودن

---

ذهن سپید حوصله اش را  
- در بودن و شنیدن و دیدن -  
میخرد و شش کرد و رفت ؟ ...

سکا بیل  
خزان ۱۳۵۳

با خویش

با چی مان حوصله د مساز شوم  
که مرا قوت پرواز سوی مرز تسلی بدهد

وتوانا یی دیدن

وشنیدن

وتوانا یی باخزیش

نه در افتادن.

خزان ۱۳۵۴

کابل

---

درد بی تو بودن

---

بهتان

صدا در کوه میپیچد

صدا در دل نه میپیچد ؟ !

چه بهتان بی !

درون دره تنها بی انسان

صدا بی کن

---

---

در بی تو بودن

---

و بنگر تا کجای بیکران جان او آواز

کشیده ه پسر

نموده چون عقاب تیز بال تیز چنگک او جها پرواز !

کا بل

بهار ۱۳۵۶

\* \* \* \*

\* \* \*

---

در بی تو بودن

---

شناسنامه

شناسنامه در دست :

پهنه دل من

ز بعد رفتن تو .

بیا

بیا

که تو دوری

زمرگه لبریزم

---

---

در بی تو بودن

---

بیا ببین که به حلقوم درد

هستی خود را

چگونه میریزم .

کابل

خزان ۱۳۵.

\* \* \*

\* \* \*

\* \*

## صبح جنگل

آتش شب

به خموشی پیوست

وزلای گیسوان همه جاسبز جنگل

تا که نور انگششانش

نرم و آهسته گذر کرد

پیکر شب زده و خامش جنگل

غرق در رعشه جادویی لذت گردید

گشت آماده که آغوش گشاید

به پند یرایی روز

کابل ۱۳۵۲

\* \* \*

\*

شامگاہی

آواز شامگاہی گنجشکهای باغ  
در کوچه باغهای نم اندوده میدوید  
سردی ذهن زرد خزان  
در صدای باد

جایی گرفته بود  
چنگال تیز شب آهسته میخزید  
سوی گلوی مضطرب و نازک فضا.

عقرب ۱۳۵۵

پنمان

---

---

در بی تو بودن

---

آن جنگل

روی تنهایی شب

خاک میاهای خوابیده است

که در آن نطفه نوری زندا نیست .

با تلاشی

اگر از خورشید

آب میگشت مهیا

---

---

در بی تو بودن

---

بیشدا ز آن

به بزرگی تمام غمها

جنگلی رویایی

رویا نید

جنگل نورانی

آنگه

نامش داد .

کابل - ۱۳۵۳

---

در بی تو بودن

---

به نام واقعی

سرا به چنگل بیباک حادثه بمبار  
وین که در کشاکش انبوه حمله های خشم شبانه  
- به وقت دوری تو

چگونه معبد خورشید عشق را  
وتمرا

---

در بی تو بودن

---

به پاس روشنی روز های صمیمی  
دفاع میکنم و استوار میپایم.

\* \* \*

بدان عزیز

بدان

رسوب طرز نگاهت به ذره ذره بدن من  
همیشه میپایسد

مراز عظمت تنهایی شبان میاه  
واز هجوم دوزخ تقدیر خصلت انمد وه  
بسه فصل فاصله ها

- که همچو ار همه کوچه های عاشقانه بود -

تو هیچگاه نگوی

که خون سرد هراس

درون رگ رگ اندام هستی من

- که اعتیاد به داغی آتشین دارد -

گذر نخواهد کرد .

---

---

دربی تو بودن

---

\* \* \*

عسریز بسن

مهراس !

\* \* \*

کنون تو حیرانسی

چورو به روی تود شتیمت

- خفته در خشکی

وباد های سرد و وحشی شبگاه

زنزع تلخ علفها

- به روی بستر دشت

و کوچ آب

برای تو قصه میگویند

و خسانه کرده

- بسد ینگو نده -

ترس در دل تسو

---

---

در بی تو بودن

---

وغصه اینگونه

حضور ایمان را

گریز داد. از دل تو

\* \* \*

ونسکین من

هنوز بر سر پیمان خویشتم هستم.

\* \* \*

تو باز خواهی دید

که من چگونه ازین دشت

به سان باد شاد بهاری

عبور خواهم کرد

و آن نگاهان

- در آن سوی دشت -

به گوش خسته زافسانه تو بار دگر

به نام واقعی عشق

هزاران سرود خواهم خواند.

کتابل ۱۳۵۰

---

در بی تو بودن

---

با پرندۀ خاموش

درد شت خشك خاموش

یا

خامش ترین پرندۀ

- بريك درخت تنها -

ز آواز تو بگفتم

ره سوی سبزی باغ

---

یکباره کرد پر واز

در هر پرش تو گفتمی

آزادی صدایی

تصویر خویش بییا فت .

تا بستان ۱۳۵۵

کابل

\* \* \*

\* \*

\*

## در امتداد

پیمبر عدای روشنی ز عمق تیره گی شب ، نگاه تو!  
مرا بده چنگ انتظار  
تا کجای این زمانه  
غم روانه میکند  
نگاه زنده گی ، سن  
- در امتداد لحظه های دیر پای شب -

بسه راه تست

خزان ۱۳۵۵

کابل

---

---

در بی تو بودن

---

از شاخه ها\*

گرچه برگی به برت نیست

دگر

در نگاهت سخنی هست

سپیدار کهن! :

مثل يك دادنه درخاموشی

هم چنان جرقه عشقی نازه

---

در بی تو بودن

---

در درون دل یخ بسته و تنهای زمان

و به سان خبر آمدن بارانها

در فصل دگر

که بگویی دهقانی را

— آشنا با همه معنی بی باران بودن —

\* \* \*

گرچه برگگی به بخت نسیت، کنون

رود بار سخنت جاری بادا

ای سپیدار کهن!

خزان ۱۳۵۵

---

\* تکه بی ازیک منظومه \*

---

---

در بی تو بودن

---

اگر تونیز...  
ACKLU

زدور، زینسوی پندار  
به دشت سوخته لحظه های زنده گی من  
تو مثل قامت آواز سبزی يك باغ  
سوصخره گونه چون دل ایمان-  
به دیده می آیی

---

---

در بی تو بودن

---

چه جاودانه شود سوگواری ذهنم

اگر تو نیز

—عزیزم—

گیاه هرزه بر آیی!

زمستان ۳۵۵

کابل

\* \* \*

\* \*

---

در بی تو بودن

---

حراج

در گریه‌ی ناگوار

- گویا -

حوصله‌روزها

جاری شده بود.

\* \* \*

بانگ آبی سخاوت آسمان را

به بند کشیده بود

بعض خاستری ابری عقیم.

درختان،

در سوگ شکسته بالی آوای پرنده گان

مرسام گرفته بودند

و بادها،

در حراج پاییزی بر گها

خبر سود خویش را

سزوزه کشان-

به گوشه‌های منتظر زاغها می‌بخشیدند.

پاییز ۱۳۵۶

کابل

\* \* \*

\* \* \*

\* \*

---

در بی تو بودن

---

در بی تو بودن

در بی تو بودن

بودم

\* \* \*

در بی تو بودن

در کام جان سوگوار ترین روزان و شبان

---

در بی تو بودن

---

طعم بادهای زمستانزده میزیست

و هر درخت

ودشت

وراه

بوی برف میداد

\* \* \*

در بی تو بودن

اندیشه ها

-روزان و شبان-

با نبض نهره گی میزدند

و تخییل را نما نده بود

جز لاشه بی

-در گوشهٔ یک سرداب-

\* \* \*

در بی تو بودن

زبان خاک

مدیگر-

زبان مادری نبود

---

---

در بی تو بودن

---

و باران

به لهجه سخاوت سخن تمیزد.

\* \* \*

تلاشم

در بی تو بودن

جوانی را به فراموشی سپرده بود

وزنده گی زندانی بود

در قاب تمامت تنهایی

که چشمهایم آن را

بردیواری به فرسوده گی تکیه داده

آویخته میدید.

\* \* \*

در بی تو بودن

آه...

پاپیز ۱۳۵۶

کابل

از شکسته بالی

شکسته بالی آواز را بر گو

تا کجا باید برد

در فضایی که صدای تو نیست

شکسته بالی آواز را

باید

به کجا برد ؟ !

کابل ۱۳۵۶

---

در بی تو بودن

---

راه

صبح صدایت راهیست  
در بی پناه ترین شب.

\* \* \*

به سوی پناهگاهی که از یادش برده ام

دیر گاه هست

---

در بی تو بودن

---

و نامش راحتی که

عشق

بوده است

صدایت راهیست.

\* \* \*

در لحظه های که برهنه ترین اضطرا بهازوزه میکشند

در سوییده دمان آغشته به اندیشه ره سپردن در راه روزی دیگر

صدایت راهیست

هنایست!

کابل ۱۳۵۳

---

در بی تو بودن

---

آمدنت را

آینه بیست در انتظار جلوه یکدشت

لبم که

صدای سمره پی رفتنت

هر سردا به سرد سکوت

عزت گزیدن او بود.

\* \* \*

---

در بی تو بودن

---

جلوه و موسمه های شهر آکنده از دیوار

فرا میبخوانندش

فضایی نیست

اما

در کوچه ها

\* \* \*

به سکوت مگذار خو گیرد

آمدنت را

دشمنی بساز

باز

لبانم را بگذار

به آواز عشق

سلامی دوباره کنده

بهار ۱۳۵۶ - کابل

---

در بی تو بودن

---

دعوت

دوشیزه گان ترموی چشمانت را  
به تماشاخانه زنده گی یک بینایی  
دعوت کن  
و نگاه کن ذہنت را  
- آنگاه -

---

در بی تو بودن

---

که هم مرز بیابانی شده اند  
به پهنای سرگردانی همیشه گمی نگاه می منتظر.

\* \* \*

ای ز نیکه زیبایی در تو میزید

اندیشه را به حافظه بیاور

به قامتت بنگر

که به یاد می آورد:

رسایی فریاد رهایی را.

کابل-۱۳۵۵

نبض سنگ

از دور ترین شهر آرام خفته در بستر رویایی شبانه

چشم حکایت میکند

- گویا -

که روزهای مضطربم

آرامش را تخیل میکنند

\*\*\*

ای زنی که در خنده هایت  
فصل‌های بهترین هستی میشکند  
و با نفس کشیدن پستانهایت  
نبض سنگ  
- حتی -

میتابد

چشمهایت را دریغ مدار!

زمستان ۱۳۵۴

کابل

---

دربی تو بودن

---

آواز تازه رویدن

ACKU

چون بهار می آیی

تو

و پرواز میکند

در ذهن کودک من

مثل صدای بال کبوتر در باد

چیزی

و تنهایی برهنه درختان را  
- مانند روح باران - طرواتی سبز  
- به تماسی -

پناهی میشود

و آشنایی آغاز میکند  
با سردی لبهای ماکت اندوه باغ  
لبخنده رنگین شگفتن  
آواز تازه روییدن .

\*\*\*

با یاد نامت  
طنین میزید  
و فراموش میشود

در شفافیت آن

اندیشیدن

خویشتن را

\*\*\*

---

در بی تو بودن

---

حکایتی سر کن !  
ای که همیشه نورانیست  
چهره روزها  
در آینه چشمانت  
از تبار کدام آفتاب سرزده‌ای  
حکایتی سر کن  
ودریغ مدار  
چشمانت را !

\*\*\*

دست مهر بان نام ترا  
بگذار  
بادست ذهن کودکم  
بسگیرم  
وگام بردارم  
در کوچه های نامهربان بودن

\*\*\*

---

در بی تو بودن

---

ای که در آینه های چشماقت  
چهره روزها

- همیشه -

نور نسبت

بگذرا با تلاوت چشمهای تو

اندیشه ام

- جاودانه -

جاری باشد

حوت ۱۳۶۲

کابل





نشر کرده اتحادیه نویسندگان

ج ۱۰۵۰

۱۰۴



۱۱۶

از همین شاعر  
تصویر صدا  
منتشر شده است.